



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

حجوانی فعالیت‌های ادبی خود را پس از انقلاب با مدیریت در نشر کتابهای شکوفه از انتشارات امیرکبیر آغاز کرد و مدتی هم مسؤول واحد کتاب کودک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. او ۲ کتاب و ۱۵ جزوه در زمینه مسائل نظری ادبیات داستانی منتشر کرده است و آخرین کتاب داستانی وی رمانی است به نام «الف دال میم» که فضایی دینی، سمبولیک و نوآسپوره‌ای دارد. اثر بعدی حجوانی چنان که گفته است رمانی درباره حضور یک جوان ناآشنا با دین و انقلاب، در عرصه انقلاب و جنگ خواهد بود.

در صحبت‌هایمان هر چند متانت و تمایل به حفظ انصاف و

مهدی حجوانی را بیشتر به عنوان منتقد و مدرس ادبیات داستانی می‌شناسیم. هر چند که چند کتاب داستان و نمایشنامه نیز دارد. حجوانی متولد سال ۱۳۳۹ در تهران است. دانشنامه‌ی لسان ادبیات نمایشی و فوق‌لیسانس پژوهش هنر دارد و سردبیری گاهنامه «قلمرو»، سردبیری ویژه‌نامه‌های سمینارهای بررسی مسائل ادبیات کودک (رویش)، قائم مقامی سردبیری روزنامه «آفتابگردان»، صاحب امتیازی و سردبیری «پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان»، سردبیری «کتاب ماه کودک و نوجوان» از جمله مسؤلیتهایی است که او به عهده گرفته.

گفت و گو با مهدی حجوانی (نویسنده و منتقد)

سید علی کاشفی خوانساری

نظارت بر کتاب، وظیفه فرد یا جامعه؟

جامعیت در حجویانی گاهی به محافظه کاری و پرهیز از صراحت و قطعیت تمایل می یافت اما از بحث سه ساعته، ما و او - که وسواس زیادی در پرهیز از مصاحبه دارد - نسبتاً راضی بودیم.

■ گمان نکنم کسی منکر این باشد که نقد ادبیات داستانی در کشور ما و در حال حاضر وضعیتی رضایت بخش و قابل دفاع ندارد. درباره دلایل نهادینه نشدن جریانهای نقد و موانع و مشکلات هم در گوشه و کنار بسیار صحبت شده است. به نظرم بهتر است برای دریافت روشنتری از مشکلات کنونی، گذشته را مرور کنیم. آیا در زمان شکل گیری و ظهور اولین نقدهای

ادبی هم وضعیت همانند امروز بود؟ آیا همواره بالندگی، کیفیت، کمیت و اثرگذاری نقد به همین اندازه بوده است؟ من قصد بررسی تاریخی نقد ادبی را ندارم. در واقع دلبستگی ام به سیر تاریخی، کم بوده است، اما خیلی فکر کرده ام که چرا تجربه تاریخی ما از نقد، این قدر منفی است؟ یعنی فکر کرده ام چه خصوصیهایی در مردم و یا فرهنگ ما هست که اجازه نمی دهد نقد در کشورمان، نه تنها در عرصه ادبیات و هنر بلکه در همه شؤون، عقب مانده و رواج نیافته باقی بماند. اجازه بدهید با یک لطیفه شروع کنم که به نظرم بدجوری حکایت ماست: می گویند روزی چاله بزرگی

ادبیات داستانی



در یکی از خیابانهای تهران درست شده بود که اسباب در دسر مردم بود و بسیاری با افتادن در این چاله، دست و پایشان زخمی می شد. مسؤولان نشستند و گفتند: چه کنیم؟ و تصمیم گرفتند که یک باجه تلفن نزدیک چاله درست کنند که هر کس در چاله افتاد، مردم به بیمارستان زنگ بزنند که آمبولانس بیاید آن بابارا ببرد. بعد گفتند: خوب این چه کاری است؟ یک آمبولانس باراننده در کنار جاده مستقر می کنیم که برای هر کسی اتفاقی افتاد او را با آمبولانس برسانند. بعد گفتند: این هم کار درستی نیست. بیاییم یک بیمارستان کنار چاله بسازیم که هر کس آسیب دید فوری او را به بیمارستان ببرند. در نهایت همگی گفتند: ما را باش که عجب آدمهای بی فکری هستیم! خوب این چاله را پر می کنیم و می رویم کنار بیمارستانی که چند محله آن طرف تر است یک چاله می کنیم!

ما ایرانیها به شکلی افراطی تقدیرگرا هستیم و دوست داریم وضع موجود را حفظ کنیم و با دردهایمان بسازیم. یعنی آن چاله در هر صورت باید باشد. تقدیرگرایی افراطی که نتیجه بد فهمیدن فرهنگ اسلامی است، از جمله ما را به این نقطه می رساند که تقدیر را می خواهیم چه کنیم؟ خصلتهای دیگری هم در ما هست که به این تقدس تیزی دامن می زند. از جمله اینکه ما ملت تعارف و شوخی هستیم. یعنی برای اندوهبارترین فیلمها هم لطیفه می سازیم. چنان که برای بعضی از آدمهای سریال امام علی (ع) نیز چنین لطیفه هایی ساختند. این حالتها، مانع با گرفتن جریان نقد می شود. یا مثلاً سنت گرایی در ما گاهی افراطی می شود. در واقع به جای حفظ جوهره سنت، در حفظ شیوه های حفظ سنت تعصب به خرج می دهیم. به قول روزه گارودی، به جای حفظ شعله، خاکستر را حفظ می کنیم. از طرفی حافظه تاریخی ما به ما می گوید که: فعلاً امروزت را بگذران تا فردا! که همان فرهنگ باری به هر جهت است. شاید دلیل چنین خصلتی این باشد که هیچ وقت از فردایمان مطمئن نبوده ایم و همیشه خود را ملتی در معرض بلایای طبیعی و نیز هجوم بیگانه یافته ایم.

دیگر اینکه ما ملت اهل مطالعه نیستیم. وقتی مطالعه کم باشد آفرینش ادبی هم اندک می شود و بهتر می دانید که یکی از شرایط رشد نقد، انبوهی آثار ادبی است که مخاطب را به سوی انتخاب می کشاند و انتخاب، نیازمند نقد است.

وقتی ما دچار خشکسالی هنری باشیم، نقد، نه اینکه به کلی بی اثر شود اما از سکه می افتد. در واقع ممکن است منتقد هم به این نتیجه برسد که از خیر نقد کردن بگذرد و همین چهار نفر هنرمند را هم به حال خودشان بگذارد، اگر چه منتقد حرفه ای می داند که نقد اصولی در هر حال بهتر از نقد نکردن است. می خواهم بگویم که رشد ادبیات و رشد نقد ادبی از هم جدا نیستند. وقتی جامعه ای مشتری ادبیات نداشته باشد، به طریق اولی مشتری نقد ادبی هم ندارد.

■ جدا از بحث تاریخی و اینکه بگویم اولین نقدها را چه کسانی نوشتند و نقد چه فراز و نشیبهای را پشت سر گذاشته

است، به طور کلی، تصویر نقد در سالهای پیش از انقلاب، و توانمندی آن را چطور ارزیابی می کنید؟

□ آنچه در پاسخ سؤال قبل گفتیم در واقع یک نگاه کلی به تاریخ بود اما وقتی از تاریخچه یک دوره خاص از من می پرسید، باید بگویم که به طور جامع، سیر نقد ادبی در عرصه ادبیات را در سالهای پیش و حتی پس از انقلاب بررسی نکرده ام. می دانید نقد از نظر من یعنی چه؟ یعنی اینکه یک قصه را بگذاریم وسط و آن را بخوانیم و از آن لذت ببریم و بعد هم درباره فراز و فرودها و قوتها و ضعفهایش حرف بزنیم. همان طور که یک داستان نویس آن قدرها حوصله بررسی تاریخی قالب داستان را ندارد و ترجیح می دهد داستان بنویسد، من هم وقتی در نقش منتقد ظاهر می شوم دوست دارم به شکلی فطری و طبیعی، داستان را بخوانم و آن را نقد کنم. همان طور که اول داستان نویسها، داستانهایشان را خلق کرده اند و سپس محققان، داستانهای آنها را طبقه بندی و تحلیل کرده اند، من هم دوست دارم جدا از قالب و شیوه ای خاص، با هر داستانی ارتباطی ویژه برقرار کنم و بعد اگر مناسب بود، درباره اش اظهار نظر کنم. بنابراین اگر منظورتان از این پرسش، سنجش تاریخی من است، بنده دستهایم را بالا می برم و تسلیم می شوم! بله، چهره های نقد ادبی را کم و بیش می شناسم و از هر کدام چیزهایی خوانده ام ولی نه با جامعیت و دقت بسیار و نیز نه با سیری تاریخی. مثلاً از منتقدان، از براهنی، دستغیب، گلشیری، صفدر تقی زاده و سپانلو چیزهایی خوانده ام و از نویسندگانی که درباره فنون داستان نویسی کارهایی کرده اند و در واقع آنها هم متعلق به جریان نقد هستند بسیار آموخته ام مانند ابراهیم یونسی، جمال میرصادقی، نادر ابراهیمی، سپانلو، براهنی و پس از انقلاب از رهگذر، مخملباف، حسن عابدینی، آذر نفیسی و ترجمه های بسیار با ارزش دوست عزیزم محسن سلیمانی. البته بعضی هم پس از انقلاب انتظارات ما را برآورده نکردند.

در هر حال اینهایی که باتکیه بر حافظه ام اسم بردم، اشخاص هستند و نه سیر تاریخی. اما برای اینکه به سؤال پیش از انقلاب و پس از انقلاب شما پاسخی داده باشم می گویم به این دلیل که رشد نقد بی تردید بار شد ادبیات نسبت مستقیم دارد، و از طرفی شخصاً تردید ندارم که ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب رشد خوبی داشته است، بنابراین نقد ادبی پس از انقلاب هم رشد خوبی داشته است.

درباره تقسیم بندی پیش و پس از انقلاب این نکته را هم بگویم که گرچه شخصاً با این تقسیم بندی موافقم و اعتقاد دارم که تحولات ادبی با تحولات اجتماعی و سیاسی ارتباطی تنگاتنگ دارد، دوست ندارم طوری حرف بزنم که گویی ما دو گروه مردم داریم، مردمی که پیش از انقلاب زندگی می کرده اند و مردمی که پس از آن زندگی می کنند. و بعد مردم پس از انقلاب به مردم پیش از انقلاب بگویند که شما چنان بودید و ما چنین هستیم. خیر، مردم پیش از انقلاب جور خاصی

زندگی می کردند اما وقتی به این نتیجه رسیدند که باید زندگی شان را متحول کنند، انقلاب کردند و پای سختیهایش هم ایستادند. خیلی که بخواهیم تفکیک قائل شویم باید بگوییم آدمهای قبل از انقلاب پدران و مادران ما بوده اند و فرزندان آنها که ما هستیم آدمهای دیگری شده ایم و یا اینکه نسل قبل چیزی را آرزو کرد اما رسیدن به آن آرزو را به نسل بعد از خود سپرد. بنابراین ادبیات پس از انقلاب نمی تواند ادبیاتی کاملاً بیگانه با ادبیات پیش از انقلاب باشد و ادامه منطقی آن تلقی نشود. می خواهیم تأکید کنیم که هم ادبیات داستانی و هم نقد ادبیات داستانی در سالهای پس از انقلاب، از نظر کیفی و کمی گسترش پیدا کرده است. دلیل زنده اش، رشد مطبوعات جدی و وزین است. البته یکی از مشکلاتی که پس از انقلاب پیش آمده، رشد سخت افزاری نسبت به رشد نرم افزاری است. نتیجه چنین حالتی، میدان پیدا کردن افراطی آماتورهاست که ریشه در شکستن انحصارهای ادبی و هنری هم داشته است. یعنی بسیاری، اجازه و شهامت آن را پیدا کرده اند که بنویسند؛ این هم خوب است و هم بد. اما از این اتفاقاتی طبیعی که

«فارسی نویسی برای کودکان»، «مراحل خلق و تولید ادبیات کودکان»، «ویرایش و پیرایش»، «تصویر سازی» و کارهای دیگر. محمود کیانوش هم چهره ای شاخص است و به کتاب «شعر کودک در ایران» او هنوز مراجعه می شود. دکتر جعفر شعاری نژاد و فرخ صادقی نیز چنینند. نویسندگانی با گرایش مارکسیستی هم بوده اند مانند صمد بهرنگی و منصور یاقوتی که پاره ای آثار تحقیقی و نقدگونه هم دارند. آنچه مسلم است اینکه نقد ادبیات کودک هم مانند ادبیات بزرگسال جریانی جاری در جامعه نبوده است و تنها می توان از شورای کتاب کودک به عنوان یک شبه جریان در زمینه نقد، در سالهای پیش از انقلاب نام برد. انتخابهای سالانه کتاب در این شورا نشان می دهد که آنها جریانی ملی گرا، روشنفکر و غیر مذهبی بوده اند (اگر نتوان گفت ضد مذهبی).

این شورا همیشه کوشیده تا خود را با نظامهای حکومتی وفق دهد و به یک معنا در سیاست دخالت نکند، گرچه این خودش نوعی سیاست است. البته جدا از تشکیلات شورا، بعضی از چهره های خدمتگزار ادبیات کودکان، با آن همکاری دارند که

● تکلیف کتاب را قبل از چاپ در اتاقی دربسته بدون حضور افکار عمومی معلوم می کنند؛ این کار نشاط را از جامعه می گیرد.

در نظر من محترم هستند و نگاهشان به خلاف عده ای دیگر، اصلاً خطی و جناحی نیست. هر چه هست باید پذیرفت که افراد، بسته به میزان فردیتی که دارند، با تشکیلات متفاوتند، هر چند که عضو تشکیلات باشند. این حرفها را به منظور کوبیدن و نفی شورا نمی گویم. حرفهای من بیشتر جنبه توصیفی دارد. این شورا در سالهای بعد از انقلاب به هر صورت در چارچوب قانون حرکت کرده و به عنوان یک نهاد مشغول کار است با این تفاوت که پس از انقلاب، دیگر پیشتانز و پیشرو نبوده است.

■ جریان نقد پس از انقلاب چگونه بوده است؟

۱) بعد از انقلاب، حرکت ادبیات کودک و نوجوان خیلی شتاب گرفت و طبیعی بود که آثار قوی و ضعیف، هر دو منتشر شوند. در دهه نخست پس از انقلاب بیشتر شاهد خلق قصه و شعر بودیم تا نوشتن نقد. نقدهایی هم که نوشته می شد توجه و تأکیدی تام بر محتوا و مفهوم داشت نه بر ساختار و شکل. البته در نقدهایی که به قلم نویسندگان خام دست و کم سواد نوشته می شد، بر جنبه های محتوایی بیش از ساختار و شکل تأکید می شد، آن هم نه محتوایی که باید از طریق فن و هنر منتقل می شد بلکه محتوایی که به شکلی مستقیم و غیرهتری مطرح می شد. فعالترین چهره نقد ادبیات کودک در این سالها آقای رضا

بگذریم، ادبیات و نقد ادبی در این سالها بی کار نبوده و به رشد خود ادامه داده است. اگر ما ناقد حرفه ای کم داریم نویسنده حرفه ای هم زیاد نداریم. منظورم از نویسنده حرفه ای کسی است که دائم به سبب حضور نقد و منتقد نق نمی زند بلکه زیرکانه از نقد شدن اثرش استقبال می کند. نویسنده حرفه ای کسی است که دائم ناله نمی کند که نقدها همه مخرب هستند. او کسی است که حتی از نقدهای کوبنده هم چیزها می آموزد. او می داند که اگر نویسنده ای جدی و با انگیزه باشد نقد کوشنده، نه تنها او را در هم نخواهد کوبید که در نهایت به نفع او هم خواهد بود. او می داند که اگر جریان نقد در جامعه جاری شود، به نفع نویسنده حرفه ای است.

■ شما در زمینه ادبیات کودک هم کار کرده اید. سؤالی که قبلی ام را تعمیم بدهید به نقد ادبیات کودک و نظراتان را درباره نقد در این عرصه، در گذشته و حال نیز بیان کنید.

متأسفانه در این عرصه هم نگاهی تحلیلی به تاریخ نینداخته ام و بیشتر تعدادی اسم را در حافظه دارم. در سالهای پیش از انقلاب همان طور که مثال زدم، نادر ابراهیمی سلسله کارهایی تحقیقی کرده که «نشر آگاه» همه آنها را با شکل و شمابلی یکسان چاپ کرده است.

رهگذر بود که گرچه من پیش از همه از ایشان آموخته ام لیکن احساس می‌کنم که نقدهای او بسیاری را آزرده کرد (از جمله خودم را). با این حال، آنچه موجب می‌شود، بنده آقای رهگذر را قوی‌ترین و پرکارترین منتقد تلقی کنم، تسلط او بر فنون و شگردهای داستان‌نویسی و مباحث نظری در باب ادبیات داستانی و از جمله ادبیات کودکان است. نکته قابل ذکر اینکه عده‌ای از شاگردان رهگذر با این خیال که می‌توانند اعتبار او را به دست بیاورند، در نقدهایشان به تقلید از استاد، لحنی تند و هجومی در پیش گرفته‌اند بی‌اینکه جامعیت و تسلط رهگذر را داشته باشند. در هر حال کسانی که در این دو دهه به طور کلی به نقد آثار کودکان پرداخته‌اند تا آنجا که ذهن من یاری می‌کند به این شرحند: فریدون عموزاده خلیلی، نقی سلیمانی، سوسن طاق‌دیس، مصطفی رحمان‌دوست، بابک نیک‌طلب، محمد محمدی، علیرضا حافظی، مصطفی ناهید، حسین بکایی، مهناز بهمن، جواد جزینی، سمیرا اصلان‌پور و عده‌ای دیگر.

در این دهه در اولین شماره‌های گاهنامه «بچه‌های مسجد»، نقد و معرفی کتاب هم گنجانده شد زیرا رشد مطبوعات کودک قابل توجه بود و هر مجله‌ای مباحثی را به معرفی و نقد کتاب اختصاص می‌داد. مثلاً مجله «آتش» از انتشارات کانون پرورش فکری از این نظر خوب کار می‌کرد. در این دهه نشریه «قلمرو ادبیات کودک و نوجوان» هم به راه افتاد و کلاسهای تدریس داستان‌نویسی و همین‌طور جلسه‌های متعدد قصه‌خوانی و نقد قصه و برخی سمینارها و نشستها تأثیر مهمی بر جریان ادبیات کودک داشت. حرکت مهم دیگر انتخاب کتاب سال بود که اولین بار بعد از انقلاب در ایران پایه‌گذاری شد و در دهه دوم پس از انقلاب توسط نهادهای دیگر هم انجام گرفت (البته این حرفه‌ها را بر اساس حافظه بیان می‌کنم و در چارچوب مصاحبه طور دیگری نمی‌شود حرف زد).

در دهه دوم که از سال ۶۷ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ آغاز شد، نوعی سیاست زدگی و خستگی از فضای خاص سالهای قبل پیش آمد لذا ظاهراً تأکید پیشین بر ارزشهای اسلام و دفاع مردمی در برابر دشمن، کم‌رنگتر و در مواردی متعادل‌تر شد و نیروهای فکری مسلمان و انقلابی از پاره‌ای بازیهای سیاسی و دورنگیهای برخی از مسؤولان دلزده شدند و به مطالعه، تحمل دیگر اندیشان، سازندگی کشور و مقوله تخصص بیشتر توجه کردند. باز شدن فضای کار و فعالیت و افزایش نشاط، اثر خودش را بر جریانهای ادبی هم گذاشت و مثلاً فضای حوزه هنری خیلی متفاوت شد.

عده‌ای از نیروهای حوزه هنری، از آن نهاد فاصله گرفتند و مجله «سروش نوجوان» راه انداختند. در خود حوزه هم فضای خیلی بازتر شد و این اتفاق کم و بیش در اغلب مراکز رخ داد. نشر مجله «سوره نوجوان»، برگزاری جلسه‌های قصه‌خوانی در مجله «کیهان بچه‌ها» و اقدام نهادهایی مثل کانون پرورش فکری و یا حتی همین دو مجله در انتخاب کتابهای

برگزیده سال، ادامه یافتن هر چند ناتمام انتشار نشریات «قلمرو» و «پوش» و بالاخره در همین دو سه سال اخیر تأسیس فصلنامه «پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوانان» و همین‌طور ماهنامه اطلاع‌رسانی «کتاب ماه کودک و نوجوان» بعضی از حرکت‌های مثبت و قابل ذکر در این زمینه است.

اگر به حوزه تصویری کتاب کودک هم توجه کنیم در یک دوره شش ساله، هم سه دوره نمایشگاه آثار تصویرگران کتاب کودک و سه دوره سمینار درباره ادبیات کودکان برگزار شد که همگی به نوعی حرکت‌هایی مبتنی بر «نقد» آثار بودند، لیکن مشکل عمده اغلب حرکت‌های این سالها، آشفتگی و بی‌نظمی آنها بوده است و عیب عمده عده‌ای در این سالها این بوده که بیش از حد در تنه اجرایی دولت ذوب شده و خود را فدا کرده‌اند. در کنار همه این حرفها باز هم مانند گذشته، شاهد حرکت آرام و تشکیلاتی شورای کتاب کودک بوده ایم و واقعیت این است که من همیشه به این آرامش و بردباری و نظم غبطه خورده‌ام.

■ اگر موافقت دوباره به بحث نقد در مفهوم عامش بپردازیم. من فکر می‌کنم بخشی از اشکال کار منتقد برمی‌گردد به مخاطبی که او برای آن نوشته فرض کرده. نقد مثل هر نوشته‌ای می‌تواند مخاطبان مختلفی داشته باشد. مسئولان، خود نویسنده، ناشر یا ناشران، نویسندگان دیگر، سایر منتقدین و دیگران. به نظرم ما بیشتر هنگام نوشتن نقد به نمایش تواناییهای خود می‌پردازیم. نقد می‌تواند برای مردم هم نوشته شود، درحالی که ما فقط با خودمان صحبت می‌کنیم و به شکلی اعلام شده یا اعلام نشده مخاطبانمان را محدود به اهل ادبیات می‌بنداریم. منکر ارزش این گونه نقدها نیست، اما معتمد تأثیر مردمی ندارد. بهتر نیست مردم را هم به حساب بیاوریم و نقدها را محدود به نشریات تخصصی که تیراژی بیش از ۲ یا ۳ هزار نسخه ندارند نکنیم؟

□ همه انواع نقد مفید است. گاهی مخاطب نقد عامه مردمند و گاهی کتابخوانان فرهیخته. ادبیات تاب هم چنین حالتی دارد. البته در نشریات عمومی هم کتابها معرفی می‌شوند ولی تأثیری را که مدنظر شماست نداشته‌اند که شاید به دلیل ضعف نقدها بوده است. نقد مطلوب به نظر من پایه‌ای خواننده حرکت می‌کند و به او آموزش می‌دهد، تا خواننده هم پس از خواندن نقدهای فراوان قدرت نقد پیدا کند. حتی شایسته است نقدهای آموزشی به صورت سلسله وار نوشته شود و ضمن آن مباحث و شگردهای داستان‌نویسی تشریح شود. بنده خودم سالها پیش که جزوه‌های آموزشی بیک قصه‌نویسی را می‌نوشتم کوشیدم به این هدف نزدیک شوم.

■ فرمایش شما صحیح است. این یک مطلوب و نگاه آرمانی است که نقد باعث شود خوانندگان هم قدرت نقد پیدا کنند. من توقع کمتری دارم و می‌گویم اصلاً نقدهای ما در دسترس خوانندگان بالفعل و یا بالقوه آثار ادبی قرار نمی‌گیرند و یا به زبان آنها نوشته نمی‌شوند. منتقدان با کسی که باید کتابی را از

کتابفروشی بخرد کمتر صحبت کرده اند...

بله، درست است. اما از یک حدی نمی توان ساده تر صحبت کرد. مردم هم باید سعی کنند با ویژگیهای مقدماتی داستان نویسی آشنا شوند. حتی تفسیر تلویزیونی مسابقه فوتبال هم واژه ها و اصطلاحاتی دارد که اگر آنها را بلند نباشیم نمی توانیم تفسیر را بفهمیم.

■ اشاره کردید به اینکه برگزاری جشنواره های گوناگون کتاب، نشان می دهد که آدمهای علاقه مند و اهل نقد کم نیستند. به عبارتی دیگر، ظرفیت و امکان نقد در کشور ما وجود دارد. ما می توانیم منتقد باشیم و یا منتقد داشته باشیم. اگر این طور است چرا این افراد نقد نمی نویسند و این توانایی به شکل مکتوب و عینی نمایان نمی شود؟

□ ممکن است دلینش این باشد که کارهای مهم دیگری می کنند که البته به نظر من کمتر این طور است. جامعه ما تخصصی نیست. این تصویر که یک نفر، تنها کارش این باشد که نقد بنویسد، تصویری ایده آل است، اما در کمتر زمینه ای

اثر توجه کنند و مسائل محتوایی را در نظر بگیرند. همانند که نادیده گرفتن محتوا دشوار است. دیگرانی هم محتوا را اصل می دانند. هیچ کدام از این روشها دیگری را نفی نمی کند. مهم این است که نقد به تابلوی خود وفادار باشد. نیایم ادعای نقد ساختاری کنیم و بعد ایراد محتوایی بگیریم. بهتر است به صراحت بگوییم منظور ما فقط نقد جهان بینی و دیدگاههای فلسفی مثلاً ابراهیم گلستان است و یا بگوییم تنها از دید مردم شناسی است که آثار بزرگ علوی را بررسی کرده ایم و یا فقط توانمندی و پایبندی به اصول نثر فارسی را در آثار هوشنگ گلشیری بررسی کرده ایم. مهم این است که وقتی هدف نقد گفته شد به آن وفادار بمانیم. نمی شود حکم کرد که فلان منتقد تنها باید نقد محتوایی بکند و حق ندارد به ساختار پردازد و یا به عکس. منتقد می تواند با توجه به ویژگیهای هر اثر، نقدهای متفاوتی بنویسد. به هر حال من مکتب ویژه و قدرتمندی در عرصه نقدمان سراغ ندارم.

■ به نظر خودتان، نقدهای شما به چه شیوه ای است؟

● اگر نویسنده ای جدی و با انگیزه باشد، نقد کوبنده، نه تنها او را درهم نخواهد کوبید که در نهایت به نفع او هم خواهد بود.

□ در بعضی نقدهای مفصل خود به آموزشی بودن نقد دلبستگی داشته ام. آرزو داشته ام که حرفهایم فنی باشند و در عین حال برای کسی که در این عرصه به اندازه کافی آگاهی ندارد، مقدماتی را ذکر بکند. بعد براساس آن قضاوت کند و فراز و نشیبهای آن اثر را بشناسد. من، هم جنبه های محتوایی و هم تکنیکی را در نقدهایم مدنظر داشته ام. گرچه جنبه های تکنیکی را اصل دانسته ام زیرا خودم را با یک کتاب هنری روبرو می دیده ام نه با یک کتاب ایدئولوژیکی. خیلی هم کوشیده ام این دو مقوله را از هم منفک نکنم. همیشه علاقه داشته ام که در نقدهایم بتوانم به اخلاق هنری نویسنده دست پیدا کنم...

■ ... اخلاق هنری نویسنده یعنی چه؟

□ یعنی آنچه در نوشته های آن نویسنده تثبیت شده و شخصیت هنری او را دربر گرفته. مثلاً همیشه شخصیت پردازی اش قوی است و یا همیشه نثر او خراب و شلوغ و یا شلخته است. کمتر به یک خط و جمله و کلمه ایراد گرفته ام. اگر هم چنین ایرادی گرفته ام گفته ام که این نمونه منفی در کارهای او یک استثناست. نقدهای من کمتر سبب دل شکستگی و کدورت نویسنده شده است. در حقیقت بیشتر

این گونه آدمها هستند که تمام وقت خود را صرف موضوعی خاص کنند. چه در نقد، چه در داستان و چه در زمینه شعر. همان طور که گفتید تجربه های اندک ما نشان می دهد که وقتی تریبون و جایگاهی برای نقد درست می شود با اقبال نسبی روبرو می شود. یعنی همیشه نباید اول اقبال باشد و بعد تریبون ایجاد شود. بلکه می توان اول تریبون و یا آن جایگاه را فراهم کرد. آنچه قبلاً گفتم هم اهمیت زیادی دارد: ما صراحت را دوست نداریم زیرا نمی خواهیم کسی از ما دلخور شود. نقد هر چند که ملایم، آرام و با لحن منطقی باشد باز به عیبها اشاره خواهد کرد.

■ در دنیا مکاتب مختلف نقد و رویکردهای گوناگون آن وجود دارد و منتقدان، هر کدام به شیوه خاصی به نقد آثار می پردازند. آیا در جامعه ما هم رویکردهای مختلفی قابل تشخیص و تفکیک هستند؟

□ بله، مثلاً شیوه حسن عابدینی مبتنی بر تقسیم بندی دوره های اجتماعی است. یعنی آثاری را که از دل آن شرایط خلق شده در کنار هم بررسی می کند. آقای عبدالعلی دست غیب کلیه کارهای یک نویسنده را با هم و در کنار هم نقد می کند. اینها شیوه است و نه مکتب. برخی هم تلاش می کنند به ساختار

او را با خودش مقایسه کرده ام و کارهای ضعیفش را با کارهای قدرتمند خودش و نه دیگران. چه در باب ضعف و چه درباره موفقیتش اغراق نکرده ام و متانت نقد را همواره حفظ کرده ام. آگاهی و اشراف بر کلیه آثار نویسنده و ارائه نمونه هایی از دیگر آثار، در نقد یک کتاب ما را به عدالت نزدیک می کند و بی جهت کسی بزرگ یا کوچک جلوه داده نمی شود.

■ شما با وجود سابقه طولانی کمتر نقد نوشته اید. گرچه شما را می توان دائمی ترین منتقد نسل انقلاب دانست اما حجم آثارتان به نظر من قابل قبول نیست. آیا شما هم خواسته و ناخواسته مشغول کارهای دیگری هستید؟

□ حقیقت این است که بسیار گرفتار بوده ام به رغم آنکه وقتم منقسم شده بین درس خواندن، تدریس، قصه نویسی و ... نقد کار همیشگی و اصلی من بوده است اما بیشتر، نقد دست نویسها. از سال ۶۰ تا امروز هیچ گاه این کار من قطع نشده است، به دلایل بسیار همیشه مشغول خواندن آثار متعددی بوده ام که خواسته اند نظرم را درباره آنها بگویم یا بنویسم. اگر نقد قبل از چاپ ملاک باشد، این، اصلی ترین کار من بوده و هست. اما چاپ نقدهای نوشته شده و ارائه دز سطح عمومی آن کمتر روی داده است.

■ صحبت از نقد قبل از چاپ شد. این گونه نقد پس از انقلاب رونق زیادی داشته است. نمی دانم برگزاری جلسات و کارگاههای آموزش قصه نویسی که شامل نقد آثار چاپ نشده است، و همین طور بخش پاسخگویی به نامه ها و نقد داستانهای خوانندگان در مطبوعات که به بررسی آثار چاپ نشده می پردازد و نیز اینکه بسیاری از ناشران در شوراهایی قبل از چاپ، آن آثار را بررسی می کنند، قبل از انتشار چقدر می تواند تأثیرات نقد بعد از چاپ را داشته باشد. گرچه این نقد باعث قوت آثار ادبی می شود، اما به گمان من از حجم نقد مکتوب و عمومی کاسته است و به نهادینه شدن نقد در سطح خوانندگان و اجتماع لطمه زده است.

□ اینها جای همدیگر را تنگ نمی کنند. هر دو گونه نقد قبل و بعد از چاپ لازمند. نقد قبل از چاپ می تواند به اصلاح اثر بینجامد اما نقد بعد از چاپ کمتر منجر به بازنویسی یک اثر می شود و بیشتر به کار آثار بعدی و یا دیگران می آید.

■ بگذارید مثالی بزنم: یکی از انواع نقد قبل از چاپ ممیزی کتاب است که بحتهای بسیاری درباره آن بوده و موافقان و مخالفان جدی داشته است. امروز صحبت از این است که در عرصه کتاب، ممیزی قبل از انتشار برداشته شود و نظارت همچون مطبوعات به پس از انتشار موكول شود. در این باره چه نظری دارید؟

□ در ممیزی، قبل از هر کار باید ادبیات کودک و نوجوان را از ادبیات بزرگسال جدا کرد. ادبیات کودک به دو دلیل به نظارت نیاز دارد. بچه ها توانایی نقد ندارند و اگر هم چنین توانایی ای داشته باشند جایی برای نشر آن ندارند. درباره آثار قضاوت می کنند اما قضاوتشان بیشتر جنبه حسی و شحصی دارد.

نمی توانند آن را به دیگران انتقال دهند زیرا توانایی استدلال در آنها به قوت نرسیده. در همه کشورها هم نظارت بر کتاب کودک وجود دارد و به آن ممیزی نمی گویند. نظارت در آن کشورها تنها ظاهر زیباتر و موجه تری دارد. مثلاً نظارت را جزو حقوق کودک دانسته اند و بعضی موسسه های دفاع از حقوق کودک به طور غیرمستقیم به آن می پردازند. در این باره اگر علاقه ای به آگاهی از آن داشته باشید می توانید به شماره هایی از پژوهشنامه مراجعه کنید که ویژه نظارت و ممیزی در کتاب کودک است تا وقت خوانندگان گرفته نشود، اما درباره کتاب بزرگسال و ممیزی آن باید گفت که کتاب در همه جوامع بازتابی پدید می آورد. اصلاً کتاب نوشته می شود که بازتاب ایجاد کند. خواه و ناخواه در همه جوامع به وسیله این بازتابها نوعی نظارت ایجاد می شود. اما در یک جامعه متأسفانه به دلیل خوب فکر نکردن و خوب برنامه ریزی نکردن نظارت، محدود به یک اداره کوچک خاص می شود و تمام باری که باید جامعه به دوش بکشد بر دوش پنج نفر بررس گذاشته می شود و در جامعه ای دیگر این نظارت به افکار عمومی سپرده می شود که نظارتی عادلانه تر است. من معتقدم در هر جامعه ای با توجه به شرایط و ویژگیهای فرهنگی آن جامعه، نظارت باید به افکار عمومی همان جامعه گذاشته شود.

■ یکی از مسائلی که می توان در حوزه ممیزی از آن یاد کرد بررسی عملکرد ممیزی و شیوه آن در کشور ماست. سازمان ممیزی ما چگونه است و به نظر شما چگونه باید باشد؟

□ دقت کنید که رسانه های دیگر خیلی از کتاب آزادترند. مطبوعات بسیار آزادند، خیلی مطالب حتی در حوزه ادبیات کودک مطبوعات آزاد و در قلمرو کتاب ممنوع هستند. تلویزیون در مقایسه با کتاب خیلی آزاد است ...

■ آیا این تفاوتها بی دلیل بوده است؟

□ شاید دلایلی داشته. مثلاً اولیای امور دیده اند آخرین سنگری که برایشان باقی مانده کتاب است و حالا می خواهند به هر شکلی شده آن را از دست ندهند. همه رسانه ها از قید نظارت به این شکل آزاد شده اند اما کتاب رسانه مظلوم و قابل کنترلی است و به دلیل کنندی انتشار بهتر می شود بر آن نظارت داشت و آن را محدود کرد. مطبوعات زمان خاصی برای نشر دارند. کتاب، شکار سنگین و وزین و کنندی است که به راحتی هدف قرار می گیرد، اما مطبوعه گویی کوچک و سبک است و به تندی فرار می کند!

■ آیا خود مطبوعات در به دست آوردن این آزادی نسبی سهمی نداشته اند؟

□ بی تردید چنین بوده. مطبوعاتیها نسبت به نویسندگان کتاب آدمهای پرتحرک تری هستند. همین طور سینمایی ها. چون کار مطبوعاتی و یا سینمایی یک کار جمعی است و کار جمعی حضور اجتماعی می خواهد. حضور اجتماعی هم تحرك به همراه می آورد. آنها عادت می کنند آدمهایی بیرونی باشند. به همین سبب صنف سینمایی همیشه صنف متشکل تری

بوده ولی نویسنده‌ها جماعتی هستند که دور خود حصارى فرضى کشیده‌اند و چندان روحیه اجتماعى ندارند. اگرچه کارشان تاثير اجتماعى قوى دارد. مطبوعه به سبب ادوارى بودنش سرعت و حرکت را با خود دارد و همین امر در قانون نویسى نهادها هم اثر گذاشته. این رسانه‌ها به دلیل فشار کار و فشار افکار عمومى مجبورند زودتر تصمیم بگیرند. آنها بیشتر جلوى چشم مردمند. در همه خانه‌ها تلویزیون وجود دارد و برای همه فابىل استفاده است. به همین سبب گردانندگان آن مجبورند خود را تعریف کنند و قانونمند شوند. اما درباره کتاب هیچ سندیکا و کانون و خانه‌ای وجود ندارد. لذا حقوق نویسندگان هم مطرح نیست و با این رسانه مى‌شود سلیقه‌ای برخورد کرد. فریاد نویسنده به جایی نمى‌رسد، ولی فریاد مطبوعاتی و سیمایی بهتر شنیده مى‌شود. اصلاً بررسی وزارت ارشاد هم وسوسه مى‌شود که اذیت کند. برنامه تلویزیون را ۲۰ دقیقه هم نمى‌شود تعطیل کرد. تعطیلی یک روزنامه سرو صدا

چاپ و نشر است و یکی از ادارات آن اداره کلى، اداره کتاب است که در آن پنج نفر بررس برای فرهنگ مملکت تعیین تکلیف مى‌کنند. کوچک شدن دایره ممیزی احتمال اعمال سلیقه و همین طور احتمال برخورد فردی را افزایش مى‌دهد. در این نظام نه کتاب بررسی مى‌شود و نه عملکرد بررس در معرض قضاوت عمومى قرار مى‌گیرد. این شیوه، افکار عمومى را تنبیل مى‌کند و همه مؤمنین خیالشان راحت مى‌شود که آثار چاپ شده از صافى وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى گذشته و مورد تأیید آن است پس هیچ عیبى ندارد و نیازی به نقد هم احساس نمى‌شود، درحالی که گذشتن از صافى به منزله تأیید کیفیت نیست. این شیوه همچنین سبب سیاسى شدن ادبیات مى‌شود و باعث مى‌شود بعضى نویسندگان که کارشان بار ادبى ندارد ولی خودشان سیاستمداران با انگیزه‌های سیاسى وارد شوند و خود را پشت نام ادبیات پنهان کنند که این به ادبى بودن خاص ادبیات لطمه مى‌زند و کتاب را ابزار سیاست مى‌کند. ضوابط روشنى

● امروزه همه به صورت کلیشه‌ای مى‌گویند نقدها مخرب و سلیقه‌ای است، حال آنکه ما واقعاً نقدهای علمى و منصفانه هم زیاد داریم. درباره اثر نداشتن نقد هم اغراق مى‌شود، حال آنکه اثرگذاری نقد پنهانی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مى‌کند، اما توفیق یک کتاب اصلاً صدا و نمودى ندارد. کسى منتظر آن نیست که به سبب چاپ نشدنش فریاد بزند. ■ مهمتر از پیش انتشار بودن و یا بعد از انتشار بودن نظارت، بحث چگونگی نظارت است. آنچه مهم است چگونگی ملاکهاست. آیا درباره معیارهای ممیزی صحبتی دارید؟

نه، دو نگرش مى‌تواند وجود داشته باشد. یکی اینکه آثار چاپ شده باید منطبق با ارزشها باشند و دیگر اینکه متضاد با ارزشها نباشند. در مقام حرف مى‌گویند کافی است که متضاد باشد اما در عمل به دلیل کمبود امکانات در انتشارات توقع داریم آن تعداد کتابهای معدودی که منتشر مى‌شوند مطابق با ارزشهای ما باشند. این شاید ناشی از حسن نیت باشد، اما کتاب را به بیراهه مى‌برد. مشکل اینجاست که ممیزی - که به کل فرهنگ و ملت مربوط است - به یک وزارتخانه سپرده شده؛ در آن وزارتخانه ده معاونت هست که یکی از آنها معاونت فرهنگی است، در آن معاونت چند اداره کل داریم که یکی اداره کل

هم برای ممیزی وجود ندارد. حتى نسبتاً هم روشن نیست کاملاً بسته به نظر بررس است. برای حمایت از ارزشها باید به روشهای اثباتی پرداخت نه ممیزی. جشنواره‌های کتاب خیلی مهمند. نه یک جشنواره بلکه انواع و اقسام جشنواره‌ها با دیدها و دیدگاههای گوناگون باید برپا شوند و کتابهای بهتر را معرفی کنند. جمع جبرى نظرات نهادهاى مختلف به نفع کتاب است و مانع توجه جامعه به آثار ضعیف و بی ارزش مى‌شود.

■ به عبارتی دیگر شما معتقدید یکی از دلایل پانگرفتن نقد در جامعه، وجود ممیزی است و رفع نظارت قبل از چاپ باعث رونق و اهمیت یافتن نقد مى‌شود؟

بله، نقد در نظارت اجتماعى بعد از چاپ معنا مى‌یابد. ممکن است کتابى شاکى دولتی داشته باشد و یا شاکى خصوصى. وزارت ارشاد مى‌تواند نقش شاکى دولتی را بازی کند، نه نقش مجرى قانون را. این غیرقانونى است. اگر به

اصل تفکیک قوا قائل باشیم وزارت ارشاد حق مجازات کردن ندارد این کار دادگاه و قوه قضاییه است. دشمن اصلی نقد، ممیزی است، زیرا تکلیف همه چیز را قبل از چاپ در اتاقی در بسته و بدون حضور مردم معلوم می کند. این کار، نشاط را از جامعه می گیرد. راه دیگر ایجاد نهادهای نقد است. من در زمان معاونت سینمایی آقای انوار شنیدم که در کار سینما به نهادهای نقد دامن زده اند که مثلاً نشریات سینمایی افزایش یابد و یا جاهای مختلف فیلم برتر انتخاب کنند، برای آنکه قطعیت رأی وزارت ارشاد جای خود را به قضاوت عمومی بدهد. حتی این سبب شد گاهی مشخص شود آراء داوران وزارت ارشاد تکنیکی تر و معتبرتر بوده است. در حقیقت بدین گونه، حساسیتها از بین می رود و مردم می فهمند که داوران وزارت ارشاد هم مثل بقیه، انسانند. و نیز می فهمند که نقد کار آسانی نیست و درست نیست فقط از شیوه داوریهها ایراد گرفت. جشنواره ها اقبال عمومی را به همراه می آورند.

■ اما دولت از پا گرفتن چنین جشنواره هایی استقبال نکرده است. در عرصه کتاب بزرگسال حتی یک نهاد غیردولتی که داستان و رمان انتخاب کند نداریم. تنها انتخاب کتاب سال وزارت ارشاد است که آن هم اکثراً می گویند اغلب آثار واجد دریافت جایزه نبوده اند. می ماند انتخاب کتاب دفاع مقدس که باز هم دولتی است و محدود به درصد معدودی از کتابهاست. هیچ نهاد خصوصی برگزار کننده مسابقات ادبی نیست. هیچ مجله ای چنین تعریفی ندارد. تنها یک مجله بود که تعطیل شد. اخیراً شنیده ام که دفتر ادبیات داستانی وزارت ارشاد قرار است کاری کند که البته آن هم دولتی است. اگر چه در باب کتاب کودک وضع بهتر است.

□ به تعبیر عده ای، فرهنگ نباید خصوصی شود. برخی مفید یا مضر بودن کتاب را مربوط به انتشار آن می دانند حال آنکه به نظر من چنین حالتی بسته به مخاطب است. ما بیشتر از آنکه کتاب مضر داشته باشیم، مخاطبان کم ظرفیت داریم.

■ یعنی باید بیاییم مخاطبانمان را طبقه بندی کنیم؟
□ نه، بلکه به رشد و ارتقاء عمومی فکر کنیم. به جامعه اهل تفکر کتاب مضر نمی تواند لطمه بزند. فرهنگ برخوردار با کتاب در جامعه جا می افتد. مگر در جامعه مرگ موش تولید نمی شود؟ آیا این سبب مرگ و میر عمومی شده است؟ نه، زیرا فرهنگ استفاده از آن وجود دارد. همان طور که مرگ موش را دم دست بچه نمی گذاریم، کتابی را که آموزش جنسی دارد یا به آناتومی می پردازد دم دست او نمی گذاریم.

■ آیا فکر نمی کنید طرح شما لطمه های زیادی را به همراه خواهد داشت؟

□ چرا، شاید تلفاتی هم داشته باشد، اما وضعیت موجود هم خیلی تلفات دارد. گاهی از آزادی سوء استفاده هم می شود و این به اصل آزادی لطمه می زند. گفتم که ما اغلب اهل افراط بوده ایم.

■ شما می گوید نظارت قبل از چاپ برای کتابهای کودک و

نوجوان به دلیل شرایط تربیتی قابل قبول است اما در کتاب بزرگسال نه. اما این مرزها چندان دقیق و قابل تفکیک نیستند. اتفاقاً کتابهای مبتذل ویژه بزرگسالان بیشتر توسط نوجوانان خوانده می شوند چون چندان پیچیده نیستند و غرایز آنها را هدف گرفته اند. چطور این دوگانگی را توجیه می کنید؟ چطور دلمان را خوش کنیم که بچه ها فقط کتابهای مخصوص کودک را که بیشتر نظارت شده می خوانند و سراغ کتابهای بزرگسالان که فارغ از نظارت بوده نمی روند؟

□ تا اندازه ای ناگزیریم تلفات را بپذیریم. دیوار بلندی بین این دو گروه وجود ندارد. اگر نظارت پیش از چاپ برای کتاب بزرگسال برداشته شود آن وقت ناشران کتابهای بزرگسالان نباید اجازه داشته باشند کتابهای عشقی را با شکل و شمایل کتاب نوجوان چاپ کنند. آن وقت نوجوان حس نمی کند این کتاب برایش مناسب است. نشر و زبان و پرداخت و اسم کتاب هم برای او جذاب نیست. در نمایشگاه کتاب کودک و نوجوان هم عرضه نمی شود. گذشته از آن مگر الان وضع بهتر است؟ همین الان هم خیلی از نوجوانان آثار فهمیه رحیمی و دانیل استیل را می خوانند و این کتابها چاپ مکرر دارد. اتفاقاً ضرر الان بیشتر است چون خیال پدر و مادر راحت است که این کتابها مجوز دارد. از همه مهمتر اینکه اصلاً چه احتیاجی به کتاب است فیلم و عکس مبتذل به وفور یافت می شود که خیلی از کتاب جذاب تر هستند. کتاب اصلاً وسیله خوبی برای هوسرانی نیست.

■ من می گویم شیوه نظارت مهمتر از زمان نظارت است. مشکل اصلی الان این است که معیارهای ممیزی روشن و واقع بینانه باشند.

□ به نظر راه اصلی همان برداشتن نظارت است. اما اگر نمی پذیرند، دست کم باید آن را اصلاح کنند. مهمترین نکته ای که باید اصلاح شود نگاه به کتاب از منظر جنسی است. من می گویم این گناه نویسنده نیست که از مسائل عشقی و جنسی هم صحبت می کند. سه فشر در جامعه ناگزیر از صحبت در این باره اند. یک دسته پزشکان. دسته دوم مراجع و دسته سوم نویسندگان. اینها با مسائل خصوصی و پشت پرده زندگی سرو کار دارند. نه اینکه آنها دوست داشته باشند این واژه ها را به کار برند بلکه نوع کارشان چنان است. رساله و وظیفه دارد صریح حرف بزنند. می بینید علما کلماتی به کار برده اند که بیشترین حساسیت دینی و ارزشی را دارند. چه می شود کرد وقتی موضوع شما زندگی مردم است. بدبیباری نویسنده این است که او هم باید از زندگی صحبت کند. اگر پزشک ناچار از عریان کردن جسم است، نویسنده هم درعریان کردن روح ناچار است.

■ اما هدف علما آموزش مسائل شرعی و احکام دینی است. و عملی برحسب ضرورت است. انسان برای مسلمان بودن محتاج دانستن احکام است. هدف، نگارش مطالب جذاب و لذتبخش نیست. متن آن محرک نیست. حال آنکه یکی از

کارکردهای اصلی ادبیات سرگرمی و لذت بخشی است و بعد از آن پالایش و تعالی؟

۱) نکته همینجاست. اصلاً نیت نگارنده مهم نیست. مهم برداشت مخاطب است. همان متون می توانند به عنوان متن محرک جنسی مورد استفاده باشند. به جای محدود کردن نویسنده باید مخاطب را آموزش داد و او را تربیت کرد. تأثیر مخاطب مهم است نه نیت نویسنده. همان رساله در دسترس نوجوان قرار می گیرد اما آیا سدراهش ممانعت از نوشتن رساله یا میزری آن است؟ شما «مفاتیح» را ببینید، «حلیۃ المتقین» را و ... بعید نیست امروز عده ای بگویند این کتابها هم غیردینی و ضد ارزش هستند و آنها را سانسور کنند. درباره پنهان ترین مسائل جنسی در کتابهای دینی احادیث متعددی وجود دارد که با صراحت کامل و شرح و تفضیل بیان شده اند.

مسائلی در روایات وجود دارند که من به آن اشاره ای نمی کنم، چون ممکن است برای برخی ثقیل باشد چون چندان با فضای مذهبی آشنا نیستند. اما حقیقت این است که ما بسیاری از مسائل را پای منبرها آموخته ایم و برای اولین بار نام برخی اعضای بدن را در مساجد و از زبان روحانیون شنیده ایم و اصلاً هم کسی اعتقاد به زشت بودن آن نداشته و نگاه این قدر پیوریتی نبود که باعث چنین مشکلاتی در برخورد نوجوانان با این مسائل شود. مسأله این است که عده ای آدمهای بیمار جنسی را ملاک قانون گرفته اند. حال آنکه بیمار باید درمان شود نه آنکه معیار قرار گیرد. وقتی امکانات اقتصادی و اجتماعی لازم برای ازدواج نیست، نابسامانیهای اجتماعی فراوان است. از آموزشهای صحیح و شرعی جنسی خبری نیست، نمی شود حل تمام مشکلات را از کتاب توقع داشت. مشکل جای دیگری است و محدود کردن کتاب، ساده اندیشی است. آثار سعدی و یا مولوی را چه می کنید؟ گنجینه ادب فارسی را چه می کنید؟ آنها را هم سانسور می کنید؟ آنها هم عوامل هجوم فرهنگی بوده اند؟ یک ملاک خوب برای قضاوت این است که ببینیم آیا مسأله جنسی فقط برای ایجاد وسوسه و جذابیت طرح شده و یا پشت آن هدف و معنایی دیگر بوده. امروز جامعه ما کمبود عشق دارد، عشق آسمانی هم یک سرش به عشق زمینی وصل است. تا عشق مجازی درک نشود به عشق حقیقی نمی توان رسید. در کنار همه اینها باید بپذیریم که اگر اثری از نظر تکنیکی ارزشمند و شاهکار بود از اشکالات کوچک محتوایی آن چشمپوشی کنیم.

■ چطور از مسائل هنجاری و ارزشی چشمپوشی کنیم؟ اصلاً فلسفه وجودی نظارت همین دغدغه هاست.

□ در ۱۴۱۰ سال پیش در جامعه بدوی عرب آن قدر فهم وجود داشت که محتوا و تکنیک جدا ارزیابی شود. حضرت علی (ع) امرالقیس کافر را «اشعر شعرای عرب» نام می برد، حال آنکه می توانست از شاعر مسلمان، حسان بن ثابت، نام ببرد. همیشه برای داشتن یک چیز باید جنبه دیگری را آسان گرفت. شما اگر تکنیک صادق هدایت را می خواهید باید در

برخی جنبه های عقیدتی آن هم مسامحه کنید و درست تر اینکه بر نکینکش صحنه بگذارید و دیدگاه و جهان بینی اش را رد کنید.

اگر به فرض، یک شاهکار ادبی با فرهنگ جامعه صدرصد متعارض است می شود کتاب را چاپ کرد، بر آن نقد هم نوشت و به شکل محدود در مجامع دانشگاهی توزیع کرد.

■ آیا نظام توزیع ما آن قدر سازمان یافته و دقیق است که مطمئن باشیم هر اثر فقط به دست مخاطب متخصص و آگاه می رسد؟

□ کدام شیوه را سراغ دارید که صدرصد جواب بدهد و عاری از تلفات باشد؟ شیوه موجود هم باعث می شود خیلی از کتابها چاپ نشود که در میان آنها کتابهای خوب هم وجود دارد. شما برای ده درصد عیب احتمالی خوانندگان را از نود درصد حسن محروم کرده اید.

■ فکر نمی کنید این حرفها ذهنی و غیرواقعی باشند؟ شما کدام شاهکار ادبی را سراغ دارید که توقیف شده باشد؟

□ بنده در وزارت ارشاد حضور نداشته ام که بدانم کدام کتابها رد شده اند، اما یقین دارم این شیوه که یک اداره کوچک با ده بررس بخواهد برای ادبیات یک کشور تعیین تکلیف کند درست نیست. اصلاً وقتی چنین نظامی هست خیلی از دست نوشته ها برای بررسی به ارشاد ارائه نخواهد شد و نویسنده به فکر چاپ آن نمی افتد. البته من هم سراغ ندارم که یک شاهکار ادبی مملو از صحنه های جنسی باشد. اما بحث این است که نوشتن، حق نویسنده است. نمی شود گفت باید حتماً شاهکار بنویسی تا بگذاریم چاپ شود. این حقی نیست که ارشاد یا دولت به نویسنده بدهند. این حق، خدایی است. اصل ۲۴ قانون اساسی هم می گوید اگر مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی جامعه نباشد، بیان هنرنظری آزاد است. تفسیر اینکه چه مخل به مبانی اسلام است احتیاج به قانون دارد. باید مصوب مجلس باشد نه اینکه مطابق سلیقه یک بررس باشد.

■ به نظر می رسد راه حل نواقص موجود برداشتن نظارت نباشد. بلکه خروج آن از انحصار ارشاد باشد. همین طور که الان حوزه هنری و یا کانون، مستقلاً کتابها را بررسی می کنند و از ارشاد مجوز نمی گیرند، اگر مراکز تصمیم گیری متعدد باشد (همان طور که مراکز تصویب فیلمنامه متعدد هستند) در حقیقت ناشران و یا انجمنها و نهادهایی از ناشران تعهد می کنند که کارشناسانی که تخصص علمی و تعهد لازم را داشته باشند برای تصویب به کار گیرند و اگر از قانون عدول کردند پاسخگو باشند.

□ بله، کسی مخالف نظارت در معنای عام نیست. اما باید از این حالت خارج شود، قانونمند شود و به افکار عمومی سپرده شود. شبیه مطبوعات. که امیدوارم هر چه زودتر قانون کتاب هم به سیاق قانون مطبوعات تدوین و تصویب شود.

■ از اینکه به سؤالاتم پاسخ گفتید سپاسگزارم.

فرهنگ توصیفی داستان‌نویسان مترجمان و منتقدان ادبیات داستانی

مهدی حجوانی (نویسنده و پژوهشگر)

مهدی حجوانی، قصه‌نویس، منتقد و مدرس ادبیات کودکان و ادبیات داستانی است. او در سال ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی وارد دانشگاه شد. در سال ۱۳۷۷ در رشته کارشناسی ارشد پژوهش هنر دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد.

دوره ادبی و هنری این نویسنده را می‌شود به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحله اول: تا سال ۱۳۶۸

در این مرحله، او بیشتر به کار نوشتن داستان‌های کوتاه پرداخته و در عرصه نقد و بررسی نیز حضور داشته است. مسؤلیت واحد کتاب کودک ارشاد، همچنین انتشارات شکوفه (واحد کودک و نوجوان امیرکبیر) و عضویت در واحد ادبیات حوزه هنری از جمله فعالیت‌های وی در این دوره به حساب می‌آید.

مرحله دوم: از سال ۱۳۷۴ - ۱۳۶۸

در این مرحله، او بیشتر به کار نقد، بررسی، مطالعه و پژوهش پرداخته و چند اثر مذهبی-تاریخی را بازنویسی کرده است. عمده‌ترین کار پژوهشی وی تهیه و تدوین سلسله کتاب‌های آموزش قصه‌نویسی است که تاکنون دو شماره آن به چاپ رسیده و تعداد زیادی از آن‌ها در حال آماده‌سازی است. آموزش حضوری قصه‌نویسی، نقد آثار نویسندگان قبل از انتشار، انتشار چهارالی پنج شماره از گاهنامه‌های قلمرو ادبیات کودک و نوجوان نیز از تلاش‌های قابل توجه وی در این دوره به شمار می‌آید. تلاش اخیر، پایه‌گذار فعالیت‌های دوره ادبی-هنری بعدی این نویسنده شد که با مرخصی موقت از حوزه، به رشد و شکوفایی رسید.

مرحله سوم: از سال ۱۳۷۴ تاکنون

در این دوره، حجوانی به یک آرامش کاری رسید و پس از فراز و نشیب‌های فراوان، جایگاه درست و واقعی خود را یافت. تأسیس پژوهشگاه ادبیات کودک و نوجوان، انتشار فصلنامه‌ای با عنوان پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، و همچنین انجام امور فرهنگی و ادبی نشر افق از اساسی‌ترین فعالیت‌های وی به حساب می‌آید. تاکنون پژوهشگاه حرکت ادبی برجسته و جریان‌سازی انجام نداده است؛ اما پژوهشنامه، دنباله‌رو حرکت‌های به سرانجام نرسیده فصلنامه‌ها و یا گاهنامه‌هایی همچون پویه، قلمرو و پویش است که با انتشار ده شماره از آن به امتیاز قابل توجهی در این زمینه دست یافته است و با انتشار یازدهمین شماره آن، می‌رود تا جایگاه واقعی خود را در میان ادبیات کودکان ایران باز کند؛ هرچند که تا رسیدن به جایگاه اصیل و واقعی خود فاصله‌های زیادی را باید پُر کند.

عضویت در واحد ادبیات حوزه هنری تا سال ۱۳۷۴، مشارکت در ایجاد پیک قصه‌نویسی حوزه هنری، تدریس در پیک قصه‌نویسی، مسؤلیت فرهنگی انتشارات قدیانی و افق، عضویت (متغیر) در شورای بررسی کارگاه قصه و رمان حوزه هنری، داشتن مقام مشاور فرهنگی روزنامه آفتابگردان، سخنرانی و تدریس در محافل آموزشی، نگارش داستان بلند پس از چند سال سکوت در زمینه نگارش داستان و ... از عمده فعالیت‌های فرهنگی و هنری این نویسنده است.

پوتین‌های گشاد، آن قصرها، باگل کویر، مایه داستان، قصه چیست، یک آسمان خبر، مجموعه مصاحبه‌ها و نقدهای پراکنده، و بالاخره کتاب داستانی «الف، دال، میم» (برنده جایزه انتخاب کتاب سال سروش نوجوان سال ۱۳۷۶) از عمده آثار وی است.